

مقوله‌ی ملی‌گرایی

و

نگاهی به مسئله ملیت‌ها در ایران

فرامرزدادور

ملت دولت و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)

پروسه‌ی تحولات در تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد که مناسبات قدرت، نهادها و ضوابط اجتماعی/سیاسی، از قبیل نظام سیاسی، دولت، ملت و قانون اساسی، عمدتاً بر اساس روابط اقتصادی حاکم شکل می‌گیرند. در چند قرن گذشته شیوع مناسبات سرمایه‌داری، موجب پیدایش روابط اجتماعی نوینی شده که یکی از مهمترین دستاوردهای آن، ویژه از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بعد و حداقل در سطح تئوری، جابجایی پایه‌های معنوی/مذهبی حاکمیت با اصل قرارداد اجتماعی مورد توافق دولت در چهارچوب یک نظام قانونی و دموکراتیک بصورت نهادی برای اعمال حاکمیت ملی (فردی) ظاهر می‌شود. اندیشمندان عصر روشنگری ظهور این پدیده‌ی مدرن اجتماعی یعنی ملت را مترقی ارزیابی می‌کردند و از میان آنها بنظر ارنست رنان (Ernest Renan) ملت روح و معنویت پیشرفته انسان‌ها را به نمایش می‌گذرد و ج.اس. میل (J.S. Mill) آن را برای ایجاد نهادهای مستقل و آزاد در جامعه ضروری می‌دانست. در میان اولین تئوری‌پردازان ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، گیاسپی مازینی، (Giuseppe Mazzini 1800-1872) به عنوان سمبل رهایی ملی در ایتالیا و اروپای قرن ۱۹ شناخته می‌شد. نظرگاه‌های لیبرال - دموکراتیک و مترقیانه‌ی وی در مورد احقاق حقوق ملی تأثیر زیادی در ایجاد ایتالیایی واحد در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ گذاشت. به نظر مازینی افراد یک ملت می‌باید از حقوق «آزاد و برابر» و از جمله «حق رأی، تحصیل و کار» برخوردار باشند (کرتیز ص ۲۴۰ و Curtis^{۱)}. در واقع، در اوایل قرن ۱۸ و در طول قرن ۱۹، پیروزی انقلابات بورژوا - دموکراتیک منجر به پیدایش پدیده‌های سیاسی مدرن یعنی ملت‌های حقوقمند شد. در انگلستان و فرانسه، تغییرات رادیکال و دموکراتیک در ساختار حکومتی باعث شکل‌گیری ملت به مفهوم مجتمعی از شهروندان با حقوق برابر در این جوامع گردید. در کشورهای مثل آلمان، ایتالیا و اروپای شرقی، ایدئولوژی ناسیونالیسم به عنوان یک حربه‌ی سیاسی از طرف ملت‌ها در جهت ایجاد وحدت سیاسی و متعاقباً ایجاد دولت‌های متمرکز به خدمت گرفته شد. از نظر بنیان‌گذاران سوسیالیسم و به ویژه مارکس، انگلس و لنین ایدئولوژی ناسیونالیسم خصلت‌های متناقض مترقی و در عین حال ارتجاعی در بردارد. آنها در ارزیابی خود از ناسیونالیسم، از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، به عوامل اجتماعی بسیاری و از جمله زمان و مکان جغرافیایی توجه داشتند. مارکس و انگلس، در اوایل نسبت به نفوذ استعماری از طرف کشورهای قدرتمند اروپایی در جوامع توسعه‌یابنده (بعنوان نمونه، چین، مکزیک، الجزایر و هندوستان) و حتی در ایرلند و لهستان برداشتی خوش‌بینانه داشته، آن را «مفید» و موجب «پیشرفت مدنی» در این جوامع می‌دانستند. ولی بعدها، با ایجاد تغییر در مواضع خود، آنها به طور قطع از مبارزات ضد استعماری و استقلال‌طلبانه دفاع نمودند. به گفته‌ی مارکس رهایی ملی در ایرلند، «یقیناً جنبه‌ی انسانی و عدالت‌جویی دارد» و در عین حال «اولین شرط نیز برای آزادی کارگران انگلیسی می‌باشد» (دیویس، ۶۶-۶۱)^{۲)}.

لنین فعالیت‌های ناسیونالیستی را در سه دوران (۱) ۱۸۷۱-۱۸۷۹، (۲) ۱۹۱۴-

۱۸۷۱ و ۳) از ۱۹۱۴ به بعد ارزیابی می‌کرد. براساس این تقسیم‌بندی، در دوره‌ی اول جنبش‌های ملی‌گرای بورژوازی، عمدتاً نقش مترقی داشتند، ولی در دوره‌ی دوم حکومت‌های بورژوازی با ورد به رقابت‌های استعماری با یکدیگر به نمادهای ارتجاعی ناسیونالیسم دامن زدند و سپس بعد از ۱۹۱۴، در جوامع توسعه‌یابنده و به ویژه در آسیا، ملی‌گرایی، اغلب ماهیت مترقی به خود گرفته و جنبش‌های بورژوا دموکراتیک در این کشورها، در مبارزات علیه استعمار از نقش پیش‌آهنگی برخوردار می‌گشتند. به گفته‌ی لنین «یک درک تجریدی از ناسیونالیسم هیچ ارزشی ندارد. و می‌باید بین ناسیونالیسم یک ملت ستمگر و ناسیونالیسم یک ملت ستم دیده... فرق گذاشت. (همان: ۲۱۰ و ۱۸۶)، در بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، لنین به پرنسپ حق تعیین سرنوشت، تا حد جدایی برای ملیت‌ها معتقد بود، اما، نکته ظریفی که در دنباله‌ی این نوشته بدان بازخواهیم گشت، به بینش لنین از حزب واحد طبقه کارگر مربوط می‌شود که در واقع با اصل وجود سازمان‌های متعدد کارگری/توده‌ای و استقلال سازمانی آنها (در میان جنبش سوسیالیستی و به ویژه در چارچوب هر ملیت) در تناقض قرار می‌گیرد.

با توجه به تجربیات جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در قرون اخیر، می‌توان گفت که اعتقادات ملی‌گرایی و ملت‌سازندگی (Nation Building) زمینه‌های ذهنی (فرهنگی - سیاسی) اولیه را در جهت پیشرفت جوامع، گرچه هنوز حول محور سرمایه‌داری، بوجود آورد. آرمان اصلی آن، یعنی تشکیل یک ملت واحد بر مبنای وجود شهروندان صاحب حقوق دموکراتیک به یکی از انگیزه‌های اصلی برای مقابله با رژیم‌های مستبد سلطنتی/امپراتوری و همچنین علیه نفوذ نیروهای خارجی تبدیل گشت. در این دوران همراه با شکل‌گیری ملت‌ها در خیلی از مناطق دنیا، ایدئولوژی ملی‌گرایی، به پدیدار شدن اتحاد سیاسی‌ای منجر شد که خود به شالوده‌ی حیاتی برای پیشرفت اقتصاد (سرمایه‌داری) تبدیل گشت. شکل‌گیری دولت‌های مدرن در فرانسه و آمریکا در اواخر قرن ۱۸، در اروپای شرقی و میانه و همچنین ژاپن در نیمه دوم قرن ۱۹ و ظهور جنبه‌هایی از مدرنیسم ملی‌گرایانه در ترکیه و تاحدی در ایران، در نیمه اول قرن ۲۰ گواهی است بر این واقعیت به طور خلاصه، واژه‌ی ملی (National) به مفهوم مردمی تلقی می‌شود و در برگیرنده‌ی هویتی یک پارچه برای عموم شهروندان است که علی‌رغم حفظ تنوع نژادی، قومی، مذهبی و زبان بر پایه‌ی گذشته‌ای مشترک و در داخل مرزهای معین جغرافیایی، یک فرم (شکل) از واحد سیاسی به نام ملت (اجتماعی از شهروندان) را تشکیل می‌دهند. ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) اغلب، به مثابه یک دکترین سیاسی در مرحله‌ی گذار ظاهر می‌شود و در جهت استقرار یک نظم سیاسی/اجتماعی همگون مستقل از قدرت‌های خارجی و تحت هدایت یک دولت مقتدر، سمت‌گیری می‌کند.

از اواسط قرن ۲۰ به بعد که اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری دموکراتیک چین به عنوان دو پایگاه قدرتمند سوسیالیستی مطرح می‌شوند به مبارزات ضد استعماری و رهایی‌بخش، نیز شتاب بیشتری داده شد. در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰، مطالبات ناسیونالیستی، با شعار حق تعیین سرنوشت و در جهت تشکیل دولت - ملت‌های

مستقل، به ابزاری دفاعی علیه اشغال‌گری و نفوذ قدرت‌های خارجی تبدیل شد. جنبش‌های آزادیبخش ملی‌گرا در بسیاری از جوامع توسعه‌یافته و از جمله در هندوستان، چین، ویتنام و الجزایر موفق شدند که با توسل به اعتقادات و احساسات ناسیونالیستی مردم این کشورها را از زیر سلطه سیاسی بریتانیا، ژاپن، آمریکا و فرانسه بیرون آورند. در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۴۸ موفقیت جنبش ملی شدن نفت در ایران به رهبری ملیون و دکتر مصدق که از حمایت وسیع مردم و سازمان‌های مترقی و در مقاطعی حزب توده‌ی ایران برخوردار بود یکی از نمونه‌های بالا است. البته به موازات این حرکت‌های ترقی‌خواه و تجددگرا، نظرگاه‌های ناسیونالیستی پی‌آمدهای منفی نیز به همراه داشت. از اواخر قرن ۱۹ تا جنگ دوم جهانی که دول امپریالیستی دست‌اندرکار کارزارهایی برای باز تقسیم جغرافیای سیاسی جهان و گسترش حوزه نفوذ خود بودند و موازین کلاسیک بازار آزاد در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، عملاً به کنار گذاشته شده بود، نظرگاه‌های ناسیونالیستی، در واقع، برای توجیح برنامه‌های حمایت از سرمایه‌داری داخلی و همچنین حفظ امنیت نظام‌های سیاسی موجود عمل می‌کرد و اغلب به قیمت سرکوب حقوق مدنی شهروندان در این جوامع تمام می‌شد. در نتیجه ایدئولوژی ناسیونالیسم، همچون حربه‌ای بسیج‌کننده در خدمت سیاست‌های منفعت‌جویانه‌ی اقتصادی و عظمت‌طلبی‌های استراتژیکی قدرت‌های امپریالیستی درآمد.

بنابر این در هر دو نوع از جوامع، یعنی پیشرفته‌ی صنعتی و توسعه‌یافته، نخبگان سیاسی از موضوع امنیت ملی سوءاستفاده نموده با توسل به احساسات ملی‌گرایانه مردم در صدد حفظ موقعیت اسکان یافته و ادامه‌ی کنترل سیاسی خود بوده‌اند. صاحبان قدرت در تقریباً تمامی جوامع توسعه‌یافته فقط در برابر فعالیت‌های اپوزیسیون دمکرات و انقلابی موانع جدی ایجاد کنند، بلکه در اکثر مواقع و به ویژه در کشورهای پیرامونی، مخالفین سیاسی را شدیداً سرکوب نموده، از احقاق خواسته‌های ملیت‌های قومی و اقلیت‌های دینی جلوگیری کنند. تداوم نزاع‌های قومی و جنگ‌های داخلی در اروپای شرقی (یوگوسلاوی پیشین)، آفریقا (رواندا...) هندوستان (مسئله کشمیر)، چین (موضوع تبت...) و در مناطق گردنشین خاورمیانه حاکی از سلطه‌ی سیاست‌های غیردموکراتیک رژیم‌ها در این جوامع می‌باشد. در خطوط زیر بخشی از تجربیات جنبش‌های ملی‌گرا و خودمختاری در تاریخ ایران پرداخته می‌شود.

نگاهی به تاریخ جنبش‌های رهایی‌مندی در ایران

در دوران مدرن، احساسات و حرکت‌های ناسیونالیستی ایرانیان، برای اولین بار، به طور جدی در جنبش تنباکو ۹۲-۱۸۹۰ به نمایش گذاشته شد. در این زمان خاندان قاجار در کمال ضعف و فساد حکومت می‌کرد. به گفته‌ی لنین، ایران مانند خیلی دیگر از کشورهای آسیایی از جمله چین، نیمه مستعمره، «تحت ستم» و زیر نفوذ قدرت‌های امپریالیستی به سر می‌برد (لنین: ۵۲).^(۱)

در سال ۱۸۹۰ ناصرالدین شاه انحصار تولید و فروش تنباکو در ایران را به شرکت انگلیس تالبوت (غظش‌شده) داده بود. در رابطه با این مسئله اعتراضات وسیعی در شهرهای بزرگ ایران صورت گرفت. در سال ۱۸۹۲، گروهی از تجار که درگیر فروش تنباکو بودند و در همکاری با تعدادی از روحانیون که وابستگی اقتصادی و معنوی با آنها داشتند موفق شدند که با دادن چاشنی سیاسی/مذهبی به مقاومت خود، گروه‌هایی از مردم در شهرهای بزرگ را برای تظاهرات علیه «دخالت خارجی‌ان در امور داخلی کشور» بسیج کرده، دربار را مجبور به فسخ قرارداد بکنند. در این مورد آنها موفق شدند که با صدور فتوایی از جانب میرزا حسن شیرازی که مرجع تقلید شیعیان به حساب می‌آمد خواسته‌های حمایت‌گرایانه از صنایع داخلی (به ویژه دخانیات) را به زبان مذهبی بیان نموده و اعلام دارند که استرداد امتیاز اقتصادی به خارجی‌ان در عرصه‌های «بانک، تنباکو و راه آهن» با «تعالیم قرآن و خداوند» هم‌خوانی ندارد. بدین وسیله مطالبات اقتصادی مزبور به خود رنگ مذهبی و در عین حال ناسیونالیستی و ضداستعماری گرفت. پیروزی جنبش تنباکو در اوضاع زندگی توده‌های مردم تأثیر محسوس نگذاشت، اما، نقطه‌ی آغازی شد برای مبارزات بعدی ضداستعماری و ضدامپریالیستی در ایران و سایر مناطق در خاورمیانه. در واقع، پیش در آمدی برای انقلاب مشروطیت ۱۱-۱۹۰۶ بود که اهداف

مترقی و دمکراتیک آن بخش‌های وسیعی از مردم را توانست بسیج کند و در صفوف خود جای دهد.

هدف اصلی انقلاب مشروطیت استقرار دمکراسی سیاسی (ایجاد پارلمان و جدایی سه قوه قانونگذار، قضایی و اجرایی) و تحقق استقلال ملی (رهایی کامل از کنترل قدرت‌های خارجی) بود. در سال ۱۹۰۷ توافق روسیه و انگلیس برای تقسیم ایران به دو بخش تحت نفوذ آنها، جنبه‌های ناسیونالیستی انقلاب را قوی‌تر نمود و از سال‌های ۱۹۱۰ به بعد، حداقل در تنوری، انعکاس اهداف دمکراتیک و استقلال‌طلبانه انقلاب در سند قانون اساسی ایران الگویی برای نسل‌های آینده جهت ادامه‌ی مبارزات آزادی‌خواهانه گردید. البته از همان اوایل عواملی مثل ساختار قدرت غیر متمرکز در ایران که زمینه‌ی مناسبی را برای اعمال فشار محافظ کاران سیاسی/اجتماعی، نخبگان منطقه‌ای و روسای قبایل مخالف مشروطه فراهم می‌کرد و سبب می‌شد توطئه‌های سیاسی قدرت‌های خارجی بتوانند دستاوردهای انقلاب را از مضمون لیبرال - دمکراتیک آن تهی نمود. با این وجود در سال‌های بعدی، جنبش‌های رهایی‌بخش در برخی از مناطق ایران، راه انقلاب را زیر پرچم خودمختاری و برابری ملی ادامه دادند. در مناطق شمالی ایران، در کناره‌ی دریای بحر خزر، جنبش استقلال‌طلبانه جنگلی که به وسیله‌ی ناسیونالیست اسلام‌گرا، میرزا کوچک خان رهبری می‌شد، از سال ۱۹۱۵ آغاز شد. این جنبش بعد از پیروی انقلاب بلشویک ۱۹۱۷ در شوروی، زمانی که جنگ‌های بین انقلابیون سوسیالیستی و مخالفین سلطنت‌طلب آنها به مناطق شمالی ایران سرایت کرده بود، به کمک ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰ یک جمهوری سوسیالیستی شورایی مستقل را نیز در گیلان برقرار کرد (آبراهامیان: ۱۰۰).^(۲)

در همان ایام، نمونه‌های جمهوری‌های خودمختار (آذربایجان، ازبکستان و غیره) در شوروی و دستاوردهای نسبی آنها در عرصه‌های حقوقی، فرهنگی و استقلال جنبش دمکراتیک مردم آذربایجان تحت رهبری شیخ محمد خیابانی و جنبش افسران خراسان تحت رهبری کلنل محمدتقی خان پسیان با الهام از این تجربیات و اندیشه‌ها شکل گرفتند. سیستم اداری به الگوهای مناسبی برای فعالین جنبش در ایالات ایران تبدیل شده بود.

این جنبش خواستار زنده کردن اهداف اصلی انقلاب مشروطیت یعنی سیستم انتخابات آزاد و توزیع عادلانه‌ی قدرت سیاسی در سراسر ایران و در نواحی مختلف جغرافیایی کشور از طریق انجمن‌های محلی بودند. بر پایه‌ی مضمون اضافه شده در سال ۱۹۰۷ به قانون اساسی، در هر ناحیه و شهر بزرگ، به انجمن‌های منتخب مردم اختیار جمع‌آوری مالیات و نظارت بر «فعالیت‌های مسئولین محلی» داده شده بود (آفاری: ۲۶-۲۵).^(۳) در واقع، وجود یک نظام سیاسی ضعیف و در عین حال فاسد و غیردمکراتیک در زمان شاهان قاجار و امتیازات مکرر آنها به قدرت‌های خارجی و به ویژه انگلستان موجب اعتراضات شدید و عکس‌العمل‌های رادیکال در ایالات مختلف ایران شد. اما فقدان یک جنبش عظیم توده‌ای که بتواند به طور جدی نهاد سلطنت و پشتیبان خارجی آن را به چالش بطلبد و از بحران‌سازی فراتر رود جامعه ایران را به شرایطی مملو از آشوب و بی‌ثباتی سیاسی سوق داد که برای خیلی از ملیون و روشنفکران مترقی ایران نگران‌کننده بود. البته انگلیسی‌ها نیز خواهان ثبات و نظم سیاسی در ایران بودند که از احتمال بروز تحول انقلابی همچون انقلاب اکتبر در شوروی جلوگیری کند. در واقع هدف مشترک (گرچه با انگیزه‌های متفاوت) هر دو گروه (ملیون و انگلیسی‌ها) این بود که در ایران یک نظام سیاسی متمرکز تحت کنترل یک رژیم مقتدر مستقر شود. برای امپریالیزم انگلیس، حفظ منافع اقتصادی/استراتژیکی، میدان‌های نفتی خلیج فارس و مستعمرات آن، به ویژه هندوستان مهم بود. برای روشنفکران و ملیون ایران، استقرار یک رژیم سراسری دمکراتیک که پاسدار یک پارچگی سیاسی/جغرافیایی ایران باشد اهمیت داشت. در این مقطع تاریخی، این دو گروه به یک سان ایجاد یک تغییر رادیکال سیاسی را ضروری می‌دانستند. در این رابطه بود که رضاخان به عنوان نظامی قدرتمند از طرف امپریالیسم انگلیس و شعبات وابسته به آن در منطقه، مثل «بانک شاهنشاهی ایران»، «بخش هند و اروپایی تلگراف» و «شرکت نفت ایران/انگلیس» (APOC) برای ایجاد یک رژیم جدید سلطنتی برگزیده

هندوستان، ویتنام، مالزی و غیره) به استقلال دست یافته و یا این که مبارزات پیروزمندانهای را به پیش می‌بردند. سرمایه‌های نفتی و دول امپریالیستی حامی آنها به ویژه انگلیس و آمریکا خواهان حفظ کنترل بر منابع نفتی خاورمیانه بودند که در جایگاه تولیدکننده‌های اصلی انرژی برای دنیای غرب، همواره، از موقعیت استراتژی خاصی برخوردار بوده است. به این خاطر، از نظر آنها، خطر جنبش‌های دمکراتیک در منطقه به حدی رسید که دیگر جز با برکناری دولت ملی‌گرای مصدق و تحکیم موقعیت رژیم محمدرضا پهلوی امنیت منافع آنها تأمین نمی‌شد.

تا قبل از ملی شدن صنعت نفت، شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC)^(۷) سود اصلی از فروش نفت را به سهامداران انگلیسی و همچنین برای سرمایه‌گذاری در کشورهای از قبیل کویت، عراق و اندونزی تخصیص می‌داد و تنها ۱۲٪ از سود به ایران تعلق می‌گرفت. در واقع این شرکت حدود «۲۴ میلیون پوند مالیات و ۹۲ میلیون پوند درآمد ارزی به خزانه انگلستان سرازیر می‌کرد (آبراهامیان: ۱۱۰)». روشن است که ملی شدن نفت در ایران ضربه‌ی بزرگی به امپریالیسم انگلس و همچنین منافع آتی سرمایه‌های نفتی آمریکا وارد نمود. علاوه بر شرکت نفت ایران و انگلیس، کمپانی انگلیسی رویا داچ شل^(۸) و کمپانی‌های آمریکایی استاندارد اویل نیوجرسی، سوکونی و کیوم، نیز در تکاپو بودند که از استرداد کنترل بر ادراهی صنعت نفت یعنی نظارت مستقیم بر استخراج، تولید و توزیع نفت، به رژیم ایران جلوگیری کنند. در واقع جدال بین دولت مصدق با شرکت‌های عظیم نفتی، به گفته‌ی آبراهامیان از «برخورد منافع اقتصادی بین امپریالیسم و ناسیونالیسم» نشأت می‌گرفت (همان: ۱۱۰). جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایران، در پرتوی نخست‌وزیری مصدق و بر مبنای جبهه‌ی وسیع، ولی نانشه‌ی از طرف توده‌های مردم و سازمان‌های مترقی خواهان استقرار حاکمیت ملی بر بزرگترین صنعت ایران یعنی نفت و در واقع سرنوشت سیاسی ایران بودند و از نظر سرمایه‌های بزرگ، این بزرگترین گناه آنها بود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طرف عمال سلطنت و با همکاری مستقیم سازمان‌های اطلاعات آمریکا و انگلیس بردامنه‌ی نفوذ و کنترل سیاسی امپریالیسم آمریکا بر ایران افزود. در کنسرسیوم نفتی تشکیل شده بعد از کودتا شرکت‌های انگلیس بریتیش پترولیوم، رویال شل، تعدادی از کمپانی‌های آمریکایی و حتی فرانسوی از سهام اصلی برخوردار شدند. در عوض جنبش دمکراتیک و ملی‌گرای مردم در ایران ضربه‌ی سختی دید و بسیاری از فعالین سیاسی آن مورد آزار و شکنجه قرار گرفته، برخی اعدام و تعداد زیادی به حبس ابد و زندانی‌های طولانی مدت محکوم شدند. در واقع کودتای ۲۸ مرداد، نه تنها به جنبش ملی‌گرا (ناسیونالیستی) و دمکراتیک ایرانی لطمه‌ای شدید وارد نمود، بلکه، همچنین زمینه‌های سیاسی/اجتماعی برای طرح مطالبات رادیکال‌تر و سوسیالیستی در جامعه را نیز برای سالیان دراز به تعویق انداخت.

مسئله ملیت‌ها در ایران و استراتژی جنبش سوسیالیستی در قبال آن

آنچه که هم اکنون در پیش روی اپوزیسیون چپ و دمکراتیک قرار دارد توجه جدی به موضوعاتی است که در صورت محول کردن آنها به آینده‌ی ناروشن ناهمواری عظیمی در پی خواهد داشت. همان‌طور که در قسمت‌های پیشین اشاره شد، شرایط جدید برآمده از جهانی‌تر شدن مناسبات سرمایه‌داری به مسئله ملیت‌ها و حق تعیین سرنوشت برجستگی ویژه‌ای داده است. نفوذ سرمایه در تقریباً تمامی مناطق اسکان یافته دنیا، ضوابط اجتماعی نوین و از جمله التزام بیشتری را برای استاندارد کردن قوانین مدنی و قضایی می‌طلبد. امروزه برای تئوری پردازان پراگماتیک در کمپ حکومتگران سرمایه‌داری، حفظ صلح و ثبات سیاسی در دنیا ارجحیت ویژه‌ای پیدا نموده است. آنها خواهان ایجاد شرایطی هستند که از ظهور عکس‌العمل‌های شدید ناشی از بحران‌ها و التهابات رادیکال سیاسی/اجتماعی کاسته شود و در قبال رویدادهای غیرمنتظره (ب.م. تراژدی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) پیشگیری‌های سازمان یافته و نهادینه شده‌ی امنیتی، انجام شده باشد. بدین خاطر است که صحبت از اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر «انترناسیونالیسم جدید» (New Internationalism) می‌شود که «وجهی اخلاقی» (Moral component) داشته باشد (چیس ۲۳ و ۲۲)^(۹)، و، به ویژه در رابطه با

گرچه اقلیت کوچکی از ملیون (ب.م. مصدق‌السلطنه) و سوسیالیست‌ها (ب.م. سلیمان میرزا) به مخالفت با سلطنت رضاخان برخاستند ولی وجود توهّم در بسیاری از سیاستمداران دمکرات نسبت به تجدطلبی رضاخان زمینه را برای استقرار یک رژیم مستبد سلطنتی جدید مساعد ساخت. در طول عمر رژیم پهلوی (رضا شاه ۱۳۲۰-۱۳۰۴) و محمدرضا شاه ۱۳۵۶-۱۳۲۰) آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی مردم بی‌وقفه مورد تهاجم بود و به ویژه به سبب تعلق رژیم پهلوی به یک ایدئولوژی عظمت طلبانه ملیت‌های غیرفارسی تحت سرکوب شدیدتری قرار داشتند. در سال‌های ۱۳۲۰، به خصوص در طی جنگ جهانی دوم که حکومت مرکزی عملاً فلج بود، عواملی درونی، (آزادی‌های بیشتر سیاسی) و جهانی (همکاری بین شوروی و دول غربی متفقین) زمینه‌های مساعدتری را برای شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی مردمی در میان ملیت‌های مختلف به وجود آورد. در این شرایط بود که جامعه‌ی آذربایجانی‌ها در آذربایجان (۱۳۲۰) و کومله در کردستان (۱۳۲۱) اعلام موجودیت نمودند. برای این گروه‌ها، هدف اصلی، علاوه بر دمکراتیزه نمودن کل نظام سیاسی، کسب حق خودمختاری برای ملیت‌های قومی در ایران بود. برخی از افراد فعال در این سازمان‌ها، مانند جعفر پیشه‌وری و امامی خوبی، قبلاً به عنوان نمایندگان ایالت آذربایجان در مجلس انتخاب شده بودند ولی حکومت مرکزی از شرکت آنها در پارلمان جلوگیری نمود. مجلس چهارم که به وسیله‌ی عمال سلطنت و ارتجاع کنترل می‌شد نمی‌خواست افرادی از قبیل پیشه‌وری را که برای آزادی‌های سیاسی در ایران و خودمختاری ایالتی مبارزه می‌کردند بپذیرد. پیشه‌وری، بدرستی مطرح می‌کرد که ملت ایران می‌بایست یکی از دوره تعیین‌کننده را انتخاب کند، یکی احیای «دیکتاتوری» تجاوزگری، کشتار و جنایت و دیگری راهی که حامل «آزادی، تکامل، ترقی و عدالت» است (حسن‌پور ۹۰-۸۸)^(۱۰). پیشه‌وری در نامه‌ی سرگشاده‌ای که در سال ۱۳۲۴، به عنوان رهبر فرقه‌ی دمکرات آذربایجان (DPA) منتشر نمود به مورد تخلف از طرف حکومت مرکزی که حقوق دمکراتیک مردم ایران را نقض می‌کرد، اشاره نمود. در همان سال، حزب دمکرات تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان را در چارچوب حاکمیت ملی ایران اعلام نمود. در طی حیات یک ساله خود، حکومت ایالتی در آذربایجان دستاوردهای بااهمیتی به ارمغان آورد که در میان آنها استقرار «آموزش اجباری برای تمام کودکان، افتتاح دانشگاه تبریز و ایستگاه مجهز رادیو تبریز، برقراری قانون کار، لغو روابط ارباب رعیتی... و تشکیل سازمان زنان فرقه‌ی دمکرات در آذربایجان» را می‌توان مورد تأکید قرار داد. (پارسا بناب: ۶۰)^(۱۱). تشکیل حکومت خودمختار کردستان در ۱۳۲۴ تحت رهبری قاضی محمد و فرقه‌ی دمکرات کردستان (KPA) فرصت کمتری برای انجام اصلاحات پیدا نمود.

جنبش ملی شدن نفت و دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق فصل مهم دیگری از مبارزات حق طلبانه و ضد امپریالیستی از طرف مردم ایران را منعکس می‌کند. در سال‌های ۳۳-۱۳۲۰ محمدرضا پهلوی از تجربه و قدرت کافی برای ادراهی به سبک خودکامگان برخوردار نبود. در این سال‌ها جنبش دمکراتیک مردم و طیف‌هایی از سیاستمداران مترقی به نمایندگی دکتر مصدق در صدد بودند تا اهداف اصلی انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ (دمکراسی سیاسی) را متحقق سازند. حزب توده‌ی ایران که آن زمان ستون فقرات جنبش چپ ایران را می‌ساخت، برغم ارتکاب اشتباهات بزرگ سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ی در سازماندهی وسیع‌ترین حرکت‌های اعتراضی مردمی علیه سیاست‌های تجاوزگرانه‌ی سرمایه‌های خارجی (کارتل‌های نفتی) و دول امپریالیستی آنها، به ویژه انگلیس و آمریکا بازی نمود. جنبش دمکراتیک و ضد استعماری که مجموعه‌ی ملیون و دکتر مصدق را از یک طرف و توده‌های مردم و حزب توده‌ی ایران را از طرف دیگر در برمی‌گرفت توانست که در آغاز نخست‌وزیری دکتر مصدق، در سال ۱۳۳۰، با ملی کردن صنعت نفت عمق بیشتری به مبارزات آزادی‌خواهانه ایران بدهد. البته، برای سرمایه‌های جهانی و قدرت‌های امپریالیستی، پیروزی جنبش ملی و دمکراتیک بسیار ناخوشایند بود چون که نمونه‌ای موفق از مقاومت در برابر کمپانی‌های عظیم نفتی را به نمایش می‌گذاشت. در اوایل سال‌های ۱۹۵۰ جنگ سرد به حد اعلی خود رسیده بود و همزمان برخی از جنبش‌های آزادیبخش ملی در سراسر جهان (چین،

جوامع توسعه یافته، موازین «سازنده‌ای مانند» انترناسیونالیسم لیبرالی (liberal inter-nationalism) و برپا کردن نهادهای متناسب با «توسعه» و «صلح آوری» تجویز می‌شوند (کاپچان: ۲۸ و ۳۰)،^(۱۶) جنبه‌هایی از این «آرامش طلبی» در میان جناح‌های تندروری سرمایه‌داری نیز دیده می‌شود و حتی شخصیتی مثل جورج دبلیو بوش که بر طبل جنگ می‌کوبد در میان لیست اقدامات مؤثر برای «پیشرفت» جامعه و تشکیل «دولت خوب»، از «ریشه کن کردن فساد، رعایت حقوق بشر و پای بند بودن به حکومت قانون» نام می‌برد (ژورنال دمکراسی: ۳۱ و ۳۰)،^(۱۷)

بدون تردید سرمایه، به مسئله حقوق ملیت‌ها نیز از زاویه چگونگی حفظ ثبات سیاسی در مناطق جغرافیایی خاص و به ویژه در رابطه با منافع استراتژیکی (بعنوان نمونه استخراج نفت در خاورمیانه) می‌نگردد. اگر تا حدود دو دهه‌ی پیش عمده‌ترین وظیفه حکومت‌های سرمایه‌داری نظارت کنترل شده و تمرکز یافته بر فعالیت‌های تولیدی و بازتولید بود و دولت همچون ابزاری از طرف سرمایه‌های داخلی و خارجی در خدمت تعدیل بحران‌های اقتصادی/اجتماعی گرفته می‌شد، امروزه به خاطر تشدید روزافزون پروسه‌ی جهانی شدن سرمایه‌داری، از اتوریته‌های غیرمتمرکز و خارج از نهادهای دولتی (همچون: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت) نیز استفاده‌ی بیشتری می‌شود. در واقع بسیاری از مؤسسات اقتصادی غیرحکومتی و شرکت‌های چند ملیتی، در مقایسه با دولت‌های محلی از قدرت بین‌المللی بیشتری برخوردار بوده به صورت اهرم‌های جدیدتری در خدمت فعالیت‌های منفعت‌جویانه کورپوراسیون‌های چند ملیتی عمل می‌کنند. استیلای برنامه‌های نئولیبرال اقتصادی (خصوصی‌سازی و آزادسازی)، تقریباً در تمامی کشورهای دنیا محصول چنین فرآیندی است که به نوبه‌ی خود نتایج متناقض و عمدتاً ویران‌کننده‌ای به بار آورده است بدین معنی که گرچه در اکثر این جوامع از خصلت خودکامه و سانتالیستی کاسته شده و موازین سیاسی/اجتماعی لیبرالیزه‌تر گردیده‌اند ولی در همان حال زندگی روزمره‌ی مردم، نیز، هر چه بیشتر در تحت کنترل مستقیم‌تر مؤسسات خصوصی اقتصادی و قوانین اجتماعی مدافع سرمایه‌های جهانی قرار گرفته‌اند.

البته شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی ویژگی‌های خود را بر الگوهای حکومتی تحمیل می‌کند؛ در برخی مناطق، هنوز وجود حکومت سراسری و پر قدرت به سرمایه نفع بیشتری می‌رساند و در تعدادی دیگر توزیع قدرت حکومتی در میان قدرت‌های بومی، محیط مساعدتری را برای فعالیت‌های سرمایه‌داری به وجود می‌آورد. برای مثال، در کشورهایی که محصول عمده‌ی آنها تولیدات نفتی است، رژیم‌های سیاسی، عمدتاً، به نهادهای مدیریت برای استخراج نفت و متعاقباً سودآوری برای سرمایه‌های داخلی و خارجی تبدیل گشته‌اند. در کشورهایی مثل ایران، عربستان سعودی، نیجریه، ونزوئلا و حتی روسیه، اقتصاد آنها عمدتاً، به عایدات نفتی وابسته است.

به رغم تفاوت‌های زیاد در شکل‌های حکومتی کشورهای نفتی، در این کشورها حکومتگران، از طریق نظام‌های مختلف سیاسی و در میان آنها سلطنتی/امیرنشین (بطور مثال، عربستان سعودی، کویت) و جمهوری (به عنوان نمونه، ایران و عراق و روسیه) توانسته‌اند که زندگی مردم کشورهای خود را در چارچوب معینی از مناسبات سرمایه‌داری (سرمایه‌داری دولتی و نظام‌های رانیت) به زیر کنترل تمرکز یافته و خودکامه‌ی در آورند. در همان حال در تعدادی از جوامع دیگر مثل هندوستان و... که نوعی سیستم فدرال وجود داشته، ایالات از حقوق محلی و سیاسی/اجتماعی و فرهنگ بومی خود برخوردارند و حتی چندین زبان^(۱۸)، در مناطق مختلف این کشور رسمیت یافته است ولی با این وجود، در شرایط زندگی مردم، در مقایسه با جوامع متمرکز سیاسی مثل چین، بهبودی خاصی دیده نمی‌شود. بهر حال، در دنیای سرمایه‌داری امروز، حکومت‌ها، چه در اشکال مدرن متمرکز (آلمان، فرانسه و غیره) و غیرمتمرکز آن (آمریکا، سوئیس) و چه شبه مدرن آن، در جوامع پیرامونی، عمدتاً ابزاری هستند در خدمت حفظ ساختار قدرت حاکم و مناسبات ضرور کالایی و عملکرد آنان اساساً به کنترل تناقضات ذاتی سرمایه‌داری و ابعاد روزافزون اجتماعی آن محدود می‌شود. با این وصف وجود آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی و بطور مشخص بهره‌مند شدن از حقوق دمکراتیک فردی و حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌ها به شهروندان یک جامعه اجازه می‌دهد از شرایط آزادتر و پویانه‌تری برای مشارکت خلاق در امور سیاسی/اجتماعی

برخوردار گردند.

مسئله ملیت‌ها در ایران

در ایران امروز، بویژه به خاطر وجود یک نظام تئوکراتیک که از اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی برای تداوم حاکمیت خود استفاده می‌کند، مبارزه برای احقاق حقوق ملیت‌های ایران از اهمیتی هم‌ردیف مبارزات مردمی برای نیل به آزادی، دمکراسی و عدالت اقتصادی/اجتماعی برخوردار است. با این برداشت از سوسیالیسم که حرکت به سوی جامعه‌ی آزاد و انسانی در گرو عبور از مناسبات سرمایه‌داری کنونی است و این امر خود مستلزم بهره‌گیری از پتانسیل‌های نهفته در جامعه‌ی مبتنی بر چنین مناسباتی است، می‌توان گفت که تلاش برای تحقق حق تعیین سرنوشت و استقرار آزادی‌های سیاسی/اجتماعی و فرهنگی بخش جداناپذیری از مبارزات انقلابی‌ای به شمار می‌رود که شرایط لازم و موقعیت‌های مناسبی را برای چنین انتقالی فراهم می‌سازد. در ایران، وجود استبداد سیاسی/مذهبی مبتنی بر ساختار هیئرشیک قوم-محور، که بر بستری از استثمار هار سرمایه‌داری عمل می‌کند، معضل ملی را به گونه ستم مضاعف در آورده و سبب شده است که طرح شعار «خودمختاری ملی» و حتی در شرایطی جدایی ملی را به صورت راه حل فوری مسأله‌ی در آورد یعنی از یک امر حقوقی به یک مسأله‌ی سیاسی تبدیل کند.

اگر تاریخ سیاسی ایران و به ویژه از اوائل قرن ۲۰ به بعد، برخی از خصایل متناقض ملت‌سازی (Nation Building) در محدوده‌ی سیاست‌های اقتدار گرای سلطنت پهلوی شکل گرفت و اگر رژیم جمهوری برآمده از انقلاب ۱۳۵۷ منشأ حقوق شهروندی (و حقوق ملیت‌ها) را به «قدرت الهی» محول کرده و تعالیم تفسیر شده‌ی مذهبی و برنامه‌های سیاسی غیردمکراتیک خود را به مردم تحمیل می‌کند؛ در مقابل، مبارزه برای ایجاد تحولات دمکراتیک در جهت نیل به حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها (خودمختاری، استقلال، فدرالیسم و غیره)، نیز، از حرکت‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه‌ی عموم مردم جدا نیست.

طرح این مسئله در سطح جامع‌تر به ساختار سیاسی و به ویژه نقش دولت اهمیت زیادی می‌دهد. دیدگاهی که به واقعیت روند روز افزون جهانی شدن در زندگی اجتماعی انسان‌ها واقف است و تعمیق موازین دمکراتیک و عادلانه را نهایتاً با افزایش آزادی‌های انسانی متناسب می‌داند. ناچار، به مسئله ملیت‌ها نیز می‌بایست عمیق‌تر بنگرد. بر این اساس، در یک طرف به ساختاری دمکراتیک احتیاج است که حقوق مدنی عام و از جمله حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌ها را به رسمیت شناخته و در چارچوب قانون اساسی آن، ملیت‌های قومی که اکثریت عددی یک منطقه‌ی جغرافیایی را تشکیل می‌دهند، از نهادهای قانونگذار محلی برخوردار باشند. یعنی بطور مثال برای آذری‌ها یا گردهای ایرانی که در استان‌های آذربایجان و کردستان متمرکز هستند، در صورت ارگان‌های (نماینده‌ی) محلی، می‌باید نه فقط حق استقرار نظام خودحکومتی و رواج فرهنگ بومی به رسمیت شناخته شود، بلکه حتی، در صورت برگزاری یک فرماند آزاد به آنها حق استقلال کامل سیاسی از حکومت مرکزی، نیز، داده شود. در طرف دیگر، اگر منظور از ملت، شکلی سیاسی و مضمونی دمکراتیک است که در آن حقوق مدنی (آزادی‌های فردی/اجتماعی) شهروندان و پلورالیسم فرهنگی/مذهبی رعایت می‌شود، در آن صورت، قانون اساسی‌ای که این موازین در آن عینیت یافته باشد می‌تواند به همبستگی و وفاق میان ملیت‌های مختلف درون یک کشور واحد باشد. دیگر این که با وقوع یک انقلاب سیاسی که به پیدایش یک قانون اساسی (جمهوری) دمکراتیک بانجامد و متضمن حقوق مدنی همه‌ی شهروندان باشد، برای خلق‌های ایران، به احتمال زیاد، آشکالی از سیستم‌های خودمختاری/خودحکومتی که عمدتاً بر حوزه‌های اداری و فرهنگی کنترل داشته باشند می‌تواند زمینه‌ی پذیرش بیشتری داشته باشد. وگرنه تمرکززدایی سیاسی/حکومتی، به خودی خود، دستاورد ویژه‌ای برای ملیت‌های ایران نخواهد داشت. در جهان امروز، حکومت‌های سراسری دمکراتیک، در صورت سازمان‌دهی فرایند مشترکی از اهداف ملیت‌های مختلف، توان بیشتری نیز، جهت اعمال کنترل بر فعالیت‌های سرمایه‌های بزرگ داخلی و خارجی خواهند داشت.

در واقع اگر اصولی مانند جدایی مذهب و ایدئولوژی از ساختار حکومت و

رعایت آزادی‌های سیاسی/حقوق مدنی و به خصوص به رسمیت شناختن فرهنگ‌های بومی جزو مضامین اصلی در یک قانون اساسی دموکراتیک باشند، در پرتوی نهادینه شدن حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ذکر شده‌ی فوق است که توده‌های مردم از شناخت و آزادی عمل هر چه بیشتر برای حرکت در جهت تعمیق دموکراسی، مبارزه علیه کنترل سرمایه بر زندگی آنها و نهایتاً استقرار مناسبات اجتماعی غیر سرمایه‌داری در کل جامعه برخوردار خواهند گشت.

در رابطه با موضوع خود حکومتی و حق تعیین سرنوشت، نقش نهادهای مدنی و به ویژه شوراهای و انجمن‌های شهری روستایی بسیار مهم هستند. در تاریخ سیاسی مدرن ایران، در هر دو قانون اساسی وضع شده در قرن ۲۰، (یعنی قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی) به تشکیل انجمن و شورا اشاره شده است، اما هیچ یک مادیت پیدا نکرده است. واقعیت این است که در غیاب یک ساختار سیاسی دموکراتیک و در شرایط تسلط سیستم‌های استبدادی فوق سائترالیزه سلطنتی و یا فقهاتی، شوراهای و انجمن‌های واقعی مردم نه شکل خواهند گرفت و نه قادر خواهند بود در جایگاه نظارت بر نهادهای حکومتی (سراسری و ایالتی) به بخش مهمی از مشارکت شهروندان در امورات جامعه جامه عمل ببوشانند. قانون اساسی جمهوری اسلامی، فصل ۷ به موضوع شوراهای «اسلامی» شهر و روستا می‌پردازد، اما به خاطر محصور ماندن این نهادها در چارچوب غیردموکراتیک نظام حاکم، آنها از توان عملی مستقل، همچون ظرف‌هایی برای مشارکت مستقیم مردم در مسایل اجتماعی محلی/سراسری عاجز هستند. عقیم ماندن فعالیت‌های این شوراهای در ۴ سال اخیر و شرکت بسیار پایین مردم برای کاندیداتوری و همچنین در انتخابات آن در زمستان امسال (۱۳۸۱)^(۷)، این ناتوانی را به عیان نشان می‌دهد. در واقع اگر شوراهای و تجمع‌های رسمی و غیررسمی مردمی بتوانند همچون نهادهای جامعه‌ی مدنی به فضای دموکراتیک دامن زده به حضور فعال مردم در امورات جامعه بیافزایند، بخشی از اهداف خودحکومتی و دموکراسی اجتماعی یعنی مشارکت خلاق مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش به انجام رسیده است. اما اساس مطلب این است که در نظام حاکم که امکان استقرار آزادی‌های سیاسی غیرممکن است مسئله حل دموکراسی با ابعاد متفاوت آن یعنی مشارکت از طریق نهادهای متنوع سیاسی (طبقاتی، ملیتی، جنسی، صنفی و غیره) به درجه‌ی پیشرفت مبارزات عام دموکراتیک توده‌های مردم و خصوصاً طبقات کارگری و محروم در سراسر جامعه مربوط می‌شود. در خطوط بعدی به این جنبه از مبحث دامن زده می‌شود.

جنبش چپ و مسئله ملیت‌ها

یکی از سئوالات اساسی در مقابل جنبش‌های مردمی و سازمان‌های سوسیالیستی این است که آیا می‌توان مبارزه برای آزادی، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت و استثمارزدایی را در ابعاد وسیع و چندگانه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره آن به پیش برد؟ روشن است که، تا وقتی مناسبات سرمایه‌داری و به ویژه موازین نئولیبرال آن حاکم است، محرومیت‌ها و ناعادالتی‌ها، نیز همواره موجود هستند. نیز، بسیار محتمل است که در صورت جدایی ملیت‌های ایرانی از یکدیگر (فرضاً تجزیه‌ی آذربایجان و یا کردستان از ایران) وضعیت اقتصادی/اجتماعی اکثریت مردم در این مناطق وخیم‌تر گردد. در این رابطه است که ارتقای شناخت از ابعاد پیچیده‌تر خصلت‌های امروز سرمایه‌داری، یعنی آگاهی به مناسبات قدرت نابرابر در سطح جهان میان سرمایه‌های عظیم مالی و صنعتی/نظامی که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری متمرکز هستند از یک طرف و توده‌های مردم جوامع پیرامونی و شبکه‌ای از نهادها و نگاه‌های اقتصادی دولتی/نیمه دولتی و خصوصی کوچکتر و توسعه نیافته‌تر موجود در این جوامع از طرف دیگر اهمیت مضاعف پیدا می‌کند. این آگاهی اجازه خواهد داد که دریابیم چگونه تمرکززدایی و تجزیه سیاسی - حکومتی در کشورهای پیرامونی بر توانایی کنترل سیاسی و اقتصادی سرمایه‌های بزرگ جهانی در این کشورها می‌افزاید و حاکمیت ملی را بی‌محتواتر می‌سازد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد در تاریخ مدرن جوامع، از پدیده‌ی ملت، به عنوان یک هستی (Ontology) اجتماعی دموکراتیک، همچون وسیله‌ای سیاسی، علیه کنترل قدرت‌های خارجی و در جهت مبارزات آزادی‌بخش برای نیل به استقلال ملی استفاده

شده است. در عین حال خیلی از کشورهایی که از طریق مبارزات رهایی بخش ملی و ضدامپریالیستی آزاد شده‌اند (بعنوان نمونه ویتنام و هندوستان) اکنون از سرمایه‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری (گرچه کنترل شده) دعوت می‌کنند. در واقع سرمایه که طبیعتاً سیال است و لزوماً به صاحبان جغرافیایی خاصی تعلق دائمی ندارد، همواره در چارچوب نظام سرمایه‌داری به مثابه‌ی مهمترین عامل برای گرداندن چرخ اقتصاد جوامع عمل می‌کند. اضافه بر آن، برای صاحبان سرمایه، به ویژه بعد از اتمام جنگ سرد، تعلق به یک حاکمیت خاص (آمریکا، آلمان، ژاپن و غیره) اهمیت کمتری پیدا نموده است. بدیهی است که جهان امروز، دیگر مانند گذشته، تنها به دو کمپ امپریالیستی (غرب و شمال) و تحت ستم (شرق و جنوب)، نیز تقسیم نمی‌گردد و ناهنجاری‌های ناشی از توزیع ناعادلانه‌ی قدرت و ثروت در درون جوامع توسعه یافته، نیز، شدیدتر شده و اضافه بر تهاجمات امپریالیستی، به موانع عمده‌ای در مقابل پیشرفت دموکراتیک و عادلانه در این کشورها تبدیل گشته‌اند.

ظهور تغییرات اقتصادی/اجتماعی در سطح جهانی و نیز در درون جوامع مختلف به بازتولید سطوح جدیدتر و متفاوت‌تری از روابط مابین انسان‌ها منجر شده است. بدین گونه که روابط درهم تنیده‌ی روزافزونی بین اقتصاد، تکنولوژی، سیاست، فرهنگ و سایر محمل‌های اجتماعی، ذهنیت‌ها و روابط جدید اجتماعی برقرار شده و در نتیجه شناخت‌ها و ارزش‌های نوین‌تر و متنوع‌تری را به ارمغان آورده است. در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و روابط کالایی، تأثیرات ستمگرانه ناشی از استثمار اقتصادی، پیژواک خود را در عرصه‌های دیگر اجتماعی و حتی به دور از فعالیت‌های مستقیم تولیدی، هر چه وسیع‌تر منعکس می‌کند. این ناهنجاری‌های اجتماعی در حیطه‌ی روابط جنسی، نژادی، قومی و در رابطه با محیط زیست و مهمتر از همه مناسبات قدرت تجلی می‌کنند. بدین خاطر، از یک نگاه دموکراتیک و سوسیالیستی در چارچوب مبارزه برای حل تضاد بین کار و سرمایه، مبارزه برای اهدافی همچون آزادی‌های فردی/اجتماعی، رهایی ملی، برابری جنسی، حفظ محیط زیست، صلح‌طلبی و همبستگی جهانی بین انسان‌ها، نیز، بسیار مهم هستند. هر کدام از این موضوعات حیطه‌های جدید و متنوعی را برای طرح مسایل و مبارزه در جهت احقاق مطالبات حق طلبانه مربوط به آنها، به وجود آورده‌اند. با توجه به تغییرات جدید در مضامین و اشکال موجود در معضلات و تضادهای اجتماعی، دیگر نمی‌توان به اشکال سنتی مبارزه که عمدتاً علیه نیروهای امپریالیستی و حکومت‌های سرکوبگر داخلی، پیش برده می‌شد، اکتفا نمود. از دیدگاه سوسیالیستی، مبارزات ضداستبدادی و ضد استثمارگری دیگر تنها از کانال سرنگونی و انتقال قدرت به سازمان‌های دموکراتیک و یا سوسیالیست در کل جامعه و یا در سطح ایالت (بعنوان نمونه کردستان) نمی‌گذرد، بلکه ابعاد بسیار دیگری را نیز در برمی‌گیرد. در شرایطی که اکثر جوامع توسعه یافته هنوز به اقتصادی رشد یافته نرسیده‌اند و فاقد توان رقابت با سرمایه‌داری بزرگ جهانی‌اند و در جایی که روابط استثمارگرانه و ستمگرانه در ابعاد طبقاتی، ملی، نژادی، جنسی و غیره بر جهان حاکم‌اند، مبارزات ضد سرمایه‌داری نیز از تلاش برای غلبه بر همه اشکال ستم‌گری و خصوصاً ستم‌گری ملی و جنسی جدایی ناپذیر است.

موضوع بسیار مهم دیگر در رابطه با حق تعیین سرنوشت تغییرات کیفی است که در نقش انسان‌ها بوجود آمده که هم اکنون، در دوران گذار، جنبه‌های ملموس آن دیده می‌شود. اگر تا حدودی با نگاه‌های نویسندگان کتاب امپراتوری (Empire) موافق باشیم که نقش تاریخی ملت (Nation) به عنوان یک عامل مهم برای مدرنیزاسیون و توسعه در چارچوب تقسیم کار سرمایه‌داری در چشم‌اندازهای آتی تداوم نخواهد داشت؛ اینکه پدیده‌ی «وحدت سیاسی» در سطح ملت طبعاً به وجود روابط نابرابر قدرت در جامعه می‌تواند مشروعیت بخشد؛ این که، امروزه به خاطر ارتقای آگاهی و شناخت، انسان‌ها بیشتر خواهان نیل به هویت‌های فردی و فرهنگی (به مفهوم تشخیص آمیز آن) شده‌اند و شناسایی براساس خصایص قومی (ملیتی)، مذهبی و نژادی، به تدریج، کم‌رنگ‌تر شده است، می‌توان انتظار داشت که تلاش‌های ملی‌گرایانه زمینه‌ی عینی‌اشان را از دست بدهند و از محتوای تاریخی تهی گردند. اگر گذشته بر روی محور مبارزات ضداستعماری و ضدامپریالیستی، مردم یک جامعه معین خواستار رهایی از قید کنترل قدرت‌ها و سرمایه‌های خارجی بودند و تشکیل ملت به عنوان یک واحد سیاسی مدرن (که در عین حال پوششی برای ایجاد یک دیسپلین محلی و اعمال قدرت

در درون جامعه بود) به طور گزرا، نقش تعیین کننده برای تشکیل حکومت ملی و مستقل بازی می کرد، حالا به خاطر ظهور تحولات اجتماعی در ابعاد متنوع آن، دولت ملی و مستقل دیگر لزوماً از خصیصه مترقی و رهایی بخش گذشته برخوردار نیست. همان گونه که در خطوط قبلی اشاره گردید مهم ترین عامل مؤثر در جهت شرایط فوق این است که سرمایه داری در ابعاد تکنولوژیک، سیستم مالی و تقسیم کار در بازار جهانی، جوامع «آزاد» شده را با اشکال جدیدتری به سیستم اقتصادی جهانی پای بند نموده است. به گفته هارت و نگری، امروزه: «دولت - ملت - پسا - استعماری، همچون یک عضو الحاقی در سازمان جهانی بازار سرمایه داری عمل می کند» (امپراتوری: ۱۳۳)، (۸۸). در واقع این واقعیت نشان می دهد که ملت های استقلال یافته، دیگر لزوماً توان مقابله با موازین تحمیل شده سرمایه داری جهانی را ندارند، مگر این که دولت های دموکراتیک و به ویژه سوسیالیستی برآمده از تحولات رادیکال در این جوامع، بر اساس احترام به حق تعیین سرنوشت ملیت ها (و ترجیحاً توزیع قدرت در سطوح محلی)، بطور مثال، انجمن ها و شوراهای شهری و ایالتی، و در واقع با استقرار دموکراسی گسترده، اداره می مسایل جامعه را به عهده خودگردانی ها سیاسی، اجتماعی و صنفی بپردازند.

با توجه به این که کلید اصلی برای پیشرفت به سوی یک جامعه آزاد، غیراستثمار و انسانی؛ ایجاد موازین دموکراتیک است که پشتوانه اصلی آن، مشارکت داوطلبانه افشار مردمی و مقدم بر همه طبقات کارگری، بخش های محروم جامعه، ملیت های قومی و اقلیت های مذهبی است، در آن صورت اتکاء به یک ساختار پلورالیستی و غیرتمامیت گرا در شالوده ریزی نظام سیاسی جامعه مورد نظر اهمیت بسیاری پیدا می کند. در این رابطه است که در کشورهای چند ملیتی، نهادینه شدن سیستم فدرال به عنوان مناسب ترین راهکار به نظر می رسد. در ایرانی با یک نظام سیاسی دموکراتیک - پلورالیستی و فدرال ملیت های مختلف اعم از فارس، آذری، کرد، ترکمن، بلوچ، عرب و غیره در صورت داشتن اکثریت کمی در مناطق مشخص جغرافیایی (آذربایجان، کردستان، ترکمنستان، بلوچستان و غیره) خواهند توانست بصورت ایالت های فدرال دوباره سازی شوند و در تعیین سرنوشت اجتماعی خود مشارکت جدی داشته یعنی به جز مواردی مانند پاسداری از مرزها و سیاست خارجی کشور، در همه موارد دیگر قدرت تصمیم گیری و اقدام داشته باشند. هم اکنون، به خاطر وجود ویژگی های استراتژیکی در مناطق گردنشین عراق (حضور نیروهای هوایی امریکا و انگلیس در حریم هوایی این مناطق که باعث ایجاد محدودیت های نسبی در سرکوب جنبش کرد از طرف صدام حسین شده است)، در مناطق تحت نفوذ دو سازمان سیاسی کرد، یعنی حزب دمکرات کردستان (KDP) (۸۹)، و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) (۹۰)، در سطح محدودی، حقوق دموکراتیک و حتی برخی از آزادی های سیاسی به وجود آمده و در واقع مردم این منطقه از بهبودی نسبی در شرایط زندگی و همچنین آزادی عمل بیشتر برای شرکت در هیأت اجتماعی خود برخوردار هستند (د. نیشن، ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۲: ۱۹-۱۶). (۹۱). نمونه دیگر، وجود نوعی فدرالیسم ناگفته در هندوستان است که با این که حکومت مرکزی و احزاب ملی گرای نوع لایبیک آن (حزب کنگره) The Congress Party و نوع مذهبی آن (حزب بهاراتیا جاناتا Bharatiya Junata Party)، عمدتاً با توسل به ایدئولوژی ناسیونالیستی (هندوئیسم) سیاست خارجی کشور را به جلو می برند ولی ایالات در موارد بسیاری، عملاً از استقلال اداری و اقتصادی برخوردار هستند. در رابطه با مناسبات سیاست درونی جامعه، سیر تدریجی تمرکززدایی و دموکراتیک باعث شده است که (به استثنای چندین ایالات مسلمان نشین مثل کشمیر) در افشار «پایین تر» (Lower Castes)، نیز، آگاهی و متعاقباً توانایی هایی سیاسی بیشتری ظهور نموده، توده های مردم از اهرم های انتخاباتی، حتی در چارچوب مناسبات سرمایه داری، به طور مؤثرتر استفاده کنند. در نتیجه، توزیع نسبی قدرت سیاسی در سطح ایالات و ارتقای فرهنگی سیاسی (مشارکت بیشتر در امور سیاسی) در میان اکثریت مردم هندوستان باعث شده است که تا حدی از شدت نزاع های قومی و مذهبی نیز کاسته شده، با استقرار حقوق مدنی برابر برای همه شهروندان، ابعاد لائیک و دموکراتیک در مناسبات اجتماعی/سیاسی عمیق تر گردد (ویلسون کوارترلی: ۱۰۸)، (۹۲).

روشن است که در ایران، نیز، مثل اکثر جوامع دیگر، تفاوت های فرهنگی/مذهبی و به ویژه تنوع زبانی و دیالوگ در نواحی مختلف جغرافیایی وجود

دارند. با این که ملیت های مختلف (فارس، آذری، کرد، ترکمن، بلوچ و عرب) در پهنه کشور درگیر معضلات اجتماعی نسبتاً مشترکی هستند، ولی بخشی از افق ها و اهداف در پیش روی آنها لزوماً همسان نیستند. بدین معنی که مثلاً اگر برای اکثر خلق گرد استقرار یک نظام خودگردان (خود حکومتی) و رسمیت دادن به فرهنگ و زبان محلی (گردی)، منجمله از اهداف اصلی، اضافه بر یک نظام سراسری دموکراتیک می باشد، برای اکثریت فارس یعنی نیمی از جمعیت ایران، امکاناً، هدف اصلی، در درجه اول، تغییر رژیم جمهوری اسلامی و استقرار نظامی است که، حداقل، به اصولی مانند جدایی دین از دولت، آزادی های سیاسی و حقوق مدنی پای بند باشد. با این همه، می توان گفت که مجموعه ای اهداف دموکراتیک و به ویژه ایجاد دموکراسی سیاسی و نهادینه کردن حکومت های خودگردان ایالتی به هم مربوط بوده به عنوان سکوها و پل های اجتماعی متنوع و واجد زمینه های اجتماعی ضرور برای پیشبرد مبارزات در جهت تعمیق دموکراسی، خودحکومتی و استثماری در جامعه، عمل می کنند. در این رابطه است که برای جنبش چپ، در کنار هدف اصلی، یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی، طرح شعارها و برنامه هایی که مجموعه ای از خواست های دیگر دموکراتیک و منجمله حق تعیین سرنوشت را در برداشته باشد ضرورت پیدا می کند. در این شکی نیست که تنها در صورت دامن زدن به گستره ای از خواست های حق طلبانه مردمی (کوتاه و درازمدت) و درگیر شدن در مبارزات مربوط به آنها است که سازمان های سوسیالیستی فرصت خواهند یافت تا برنامه های غیر سرمایه داری خود را در حین مبارزه برای اهداف آزادی خواهانه و عدالت جویانه به میان توده های مردم ببرند.

پانوشته ها:

- 1) Curtis, Michael, editor of "The Great Political Theoris", 2 Volumes, 1981 Nvon Books, New York.
- 2) Horace B. Davis, "Nationalism and Socialism" Horace B. Davis, Monthy Review Press, 1967, New York & London.
- 3) V.L.Lenin, July 26, 1920, "Report of the Commission On the National and Colonial questions to the 2nd congress of the communist international, in, The Awakening Of Asia, collation of articles: PP 52-57, Progress, 1973.
- 4) Evrvand Abrahamian, 1993, "Khomeinism", University of California Press.
- 5) Movements in Iran, edited by John Foran, University Of Minnesota, PP 44-77.
- 6) Michael P.Zirinsky, 1994, "The Rise Of Reaz Khan" in A Century Of Revolution and Social
- 7) The Anglo-Persian Oil Company.
- 8) Hassan Poor, In A Century Of Revolution, 1994.
- ۸) حسن پور
- ۹) یونس یاسا بناب، «تحلیلی از پیدایش، گسترش و شکست فرقه ای دمکرات آذربایجان و دولت خودمختار آذربایجان در ۲۵-۱۳۲۴ در نشریه راه کارگر، شماره ۱۶۹، زمستان ۱۳۸۰/بهار ۱۳۸۱، ص ۶۴-۵۷.
- 10) The British Iranian Oil Company (AIOC).
- 11) Royal Ductch Shell
- ۱۲) اواند آبراهامیان، «ملی شدن نفت، کودتا و دیوار بی اعتمادی» در نشریه آفتاب، شماره ۱۳، اسفند ۸۰ ص ۱۷-۸، ترجمه از فصلنامه Science&Politics با عنوان The 1953 Cris in Iran، تابستان ۲۰۰۱.
- 13) James Chase, "Avoiding Empire", in The National Interest, Washington, Fall 2002, PP 20-23
- 14) Charles A Kupchan, "Misrading Sept 11th.", in The National Interst, Washington, Fall, 2002, PP 26-30.
- 15) Journal Of Democracy, July 2002, Gerald Hayman, "Tilting at Straulmen" PP 26-32.
- ۱۶) در هندوستان، ملیت های متفاوت در ۲۸ ایالت و با بیش از ۲۲ زبان رسمی ملت هند را تشکیل می دهند.
- ۱۷) با این که، ۱۷۰ هزار عضو برای شورای شهر و روستا می باید انتخاب می شدند، تا آخرین روز مهلت آن شنبه ۱۴ دی ماه فقط حدود ۶۰ هزار نفر ثبت نام شده بود. (اطلاعات بین الملل، ۱۶ دی ۱۳۸۱، گرفته شده از ...)
- 18) Michael Hardt & Antonio Negri, 2000, "Empire", Harvard University Prees.
- 19) KDP, Kurdistan Democratic Party.
- 20) PUK, Patriotir Union Of Kurdistan.
- 21) The Nation, Sept 16, 2002, PP:16-19
- 22) The Wilson Quarterly, Washington, D.C., Summer 2002, P.108.